



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱) الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (۲) وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (۳) وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى (۴) فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى (۵) سَتَقَرْنُكَ فَلَا تَنْسَى (۶) إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى (۷) وَتُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى (۸) فَذَكَرْ إِن تَفْعَلِ الذِّكْرَى (۹) سَيَذَكَّرُكَ مَنْ يَخْشَى (۱۰) وَتَتَجَبَّبُهَا الْأَشْقَى (۱۱) الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى (۱۲) ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى (۱۳) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (۱۴) وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (۱۵) بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۱۶) وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى (۱۷) إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۸) صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى (۱۹)»

خلاصه این سوره نورانی این شد که «الأعلى» نسبت به غیر خدا آفعل تعین است یعنی غیر خدا «عالی» نیست تا خدا از او «اعلی» باشد. طبق روایت‌های که در جلد هفت وسائل، از مرحوم کلینی و غیر کلینی (رضوان الله علیهم) خوانده شد آنجا امام (سلام الله علیه) فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ» نه «اکبر من کل شیء» اگر حقیقتی در عالم باشد خدا از او بزرگ‌تر باشد پس خدا محدود شد اما وقتی گفتیم «الله اکبر» یعنی «أكبر من أن يوصف». طبق آن راهنمایی این «اعلی» می‌شود «اعلی من أن يوصف».

مطلب اول آن است که نسبت به اوصاف و اسمای حسناى الهى که در دعای نورانی «جوشن کبیر» است آن بله، ممکن است که اسمای الهی بعضی «عَظِيم» باشند بعضی «أَعْظَم» باشند بعضی «عَلَى» باشند بعضی «أَعْلَى» بعضی «عَلِيم» باشند بعضی «أَعْلَم»، این مطلب اول.<sup>۱</sup>

مطلب دوم درباره اینکه اسم توقیفی است یا نه؟ یک بحث فقهی است که ما چه اسمی را در ادعیه در نماز و غیر نماز بر ذات اقدس الهی اطلاق بکنیم؟ اما درباره «وصف» خدا مرحوم میرداماد و سایر فقها را غریق رحمت کند!<sup>۲</sup> گفتند یک احتیاط هست ولی درباره وصف جا برای احتیاط نیست، الآن در بحثها عقلی، کلامی، فلسفی مرتب درباره خدای سبحان بحث می‌شود، خدا «واجب الوجود» است «علة العلل» است، از این تعبیرها در تمام درس و بحثها مطرح است، خدا «واجب الوجود» است بقیه ممکن هستند، خدا «علة العلل» است بقیه معلول‌اند، این تعبیرات در درس و بحث رایج است اینها به عنوان وصف است نه به عنوان اسم.

مطلب سوم آن است که «اسماء الله» توقیفی است؛ یعنی آن اسمای نورانی که در جهان خارج است که «وَبِأَسْمَائِكَ الْإِلَهِيِّ مَلَأْتُ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»<sup>۳</sup> آنها حقایق خارجیه‌اند آنها لفظ که نیستند برای هر کدام از آنها یک قدر مقدوری است حدی و جایی است که خدا معین کرده است، البته توقیفی است. این اسمای الهی «وَبِأَسْمَائِكَ الْإِلَهِيِّ مَلَأْتُ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ» یا در ادعیه دیگر می‌گوییم به اسمی که وجود مبارک کلیم الهی را نجات دادی یا مناجات کرده یا داود را نجات دادی یا سلیمان (سلام الله علیهم اجمعین) را نجات دادی آنها حقایق خارجیه هستند آنها البته اندازه محدود دارند، قدر محدود دارند، در اختیار ما هم نیستند آن اسما توقیفی است.

پرسش: ...

۱. البلد الامین و الدرع الحصین، ص ۴۰۵.

۲. التعلیقة على أصول الکافی (میرداماد)، ص ۲۲۸ - ۲۳۱؛ التوحید (الصدوق)، ص ۳۲۳.

۳. البلد الامین و الدرع الحصین، ص ۱۸۸.

پاسخ: بله آنها هم الفاظ است؛ ولی این الفاظ طوری نیست که اسم اعظم باشد کسی بتواند مُرده را زنده کند که در بحث‌های قبلی گذشت خود این کلمات نورانی است بعضی‌ها با بعض فرق دارد؛ اما حالا تا چه کسی بگوید؟ وقتی امام (سلام الله علیه) می‌گوید یک طور است وقتی ولی‌ای از اولیای الهی به اذن امام می‌گوید به گونه دیگر است وگرنه همین الفاظ را همه ما در نماز و غیر نماز می‌خوانیم با این «طی الأرض» حاصل نمی‌شود، با این مُرده زنده نمی‌شود آن مقام است تا چه کسی بگوید و با چه عنوانی بگوید؟!

مطلب دیگر آن است که اینکه می‌گویند اسم عین مسمّاست یا نه؟ در این الفاظ این بحث نیست. در معانی این الفاظ که معانی ذهنیه است این بحث نیست، زیرا هرگز این الفاظ عین آن حقایق نیستند اینکه می‌گویند اسم عین مسمّاست یا نه؟ برخی‌ها گفتند عین مسمّاست «من وجه» و غیر مسمّاست «من وجه» آن حقایق خارجیه است که «وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأَتْ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ» همان طوری که فیض شما و فعل شما «داخلٌ فی الأشياء لا بالممازجة»<sup>۱</sup> این اسمای نورانی که حقایق خارجیه هستند اینها هم «داخلٌ فی الأشياء لا بالممازجة» این اسماء «مَلَأَتْ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»، اینها «وجه الله» اند «وجه الله من حیث» با خدا مرتبط است «من حیث» هم صبغه امکانی دارد.

اما فخر رازی می‌گوید اینکه می‌گویند اسم عین مسمّاست یا نه،<sup>۲</sup> درباره خود اسم صادق است یعنی این «الف» و «سین» و «میم»؛ «الاسم»، «اسم ما هو»؟ اسم لفظی است که دلالت بکند بر معنایی که مقرون به زمان نیست در قبال فعل، فعل لفظی است که دلالت می‌کند بر معنایی که مقرون به زمان است مثل «جاء» مثل «کتب». «کتب» فعل است «جاء» فعل است، چون دلالت می‌کند بر یک معنای مقرون به زمان، اما اسم کلمه و لفظی است که

۱. رک: نهج البلاغه (للصّبحی صالح)، خطبه ۱: «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَغَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ».

۲. التفسیر الکبیر، ج ۳۱، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

دلالت می‌کند بر معنایی که مقرون به زمان نیست، این یک چیز روشنی است که در مقدمات و اینها هم گفتند که «الاسم ما هو»؟ «الفعل ما هو»؟ «الحرف ما هو»؟

این معنای اسم است خود این «الف» و «سین» و «میم» این خودش اسم است پس ما یک اسم داریم یک فعل داریم یک حرف که معنا است خود این «الف» و «سین» و «میم» هم دلالت می‌کنند بر معنایی که مقرون به فعل نیست پس خود این «الف» و «سین» و «میم» که اسم است عین مسمّاست «الاسم ما هو»؟ یعنی معنای اسم چیست؟ معنای اسم این است که دلالت بکند بر معنای غیر مقرون به زمان، خود این «الف» و «سین» و «میم» دلالت می‌کنند بر معنایی که غیر مقرون به زمان است پس این اسم عین مسمّاست. زحمت کشیده، اما حرف، حرف علمی نیست.

می‌ماند مطلب اساسی و آن این است که ذات اقدس الهی هر چیزی که خرم و سبز باشد به هر حال این را به صورت پژمرده در می‌آورد، بساط دنیا بر این است. اولاً وقتی قرآن کریم دنیا را تشریح می‌کند می‌فرماید حواستان جمع باشد حالا برای حیوانات مرتعی است و سبزی است و چراگاهی است و آنها می‌چرند حرفی دیگر است؛ اما دنیا از آن جهت که دنیا است برای هیچ کس میوه نمی‌دهد، به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید دنیا زهره است<sup>۱</sup> این «زهر» و «زهرة» مثل «تمر» و «تمرة»، «زهر» یعنی شکوفه، این کتاب زهر الربیع نه «زهر» زهر الربیع یعنی شکوفه بهار، یک کتاب فکاهی است برای خنده نوشته شده، این می‌شود «زهر الربیع» یعنی شکوفه بهار. «زهرة» با «زهر» مثل «تمر» و «تمرة» است که آن جنس است این فرد. «زهرة» یعنی شکوفه، فرمود چشمش را به شکوفه دنیا باز نکن! این همین شکوفه می‌شود بعد می‌ریزد شما آقایان در بیلاقات خود و منطقه‌های سردسیر هم سری زدید، در منطقه‌های سردسیر درخت میوه سبز نمی‌شود این درخت‌های میوه مثلاً درخت سیب یا

۱. اشاره به سوره طه، آیه ۳۱ ﴿وَلَا تُمْسِكْ عَيْنُكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾.

غیر سیب اگر در منطقه سردسیر دامنه کوه غرس بکنند حداکثر این شکوفه می‌دهد تا این شکوفه می‌خواهد به میوه شدن برسد سرمای زودرس پایان تابستان می‌رسد و تمامش را می‌ریزد لذا در منطقه‌های سردسیری که مرتب برف است آنجا درخت میوه سبز نمی‌شود حداکثر شکوفه می‌شود بعد می‌ریزد، فرمود چشم‌ت را به شکوفه باز نکن! دنیا برای هیچ کسی میوه نمی‌دهد، فقط در حد شکوفه است بعد می‌ریزد:

از آن سرد آمد این کاخ دلاویز \*\*\* که چون جا گرم کردی گویدت خیز<sup>۱</sup>

دنیا همین طور است. فرمود برای دنیا که برای هیچ کسی میوه نمی‌شود چشم ندوز به دنیا که بیش از شکوفه نیست.

درباره مرعا و مرتع‌های حیوانات به حسب ظاهر یک سرسبزی هست بعد پایانش هم افسردگی است، سیاه‌رنگی هست، خاکستری شدن هست، میل به سیاهی است که این «احواء» است، می‌شود «غُثَاء»؛ پژمرده سیاه‌رنگ، دنیا را هم بخواهید حساب بکنید می‌گوید قبل از اینکه این سبزی‌ها به ثمر برسد می‌شود «غُثَاءِ احوی». این برای وضع دنیا. پس شما چه کار بکن؟ یک راه اساسی را طی بکن که نه بی‌راهه بروی و نه راه کسی را ببندی، ما سنگین‌ترین کار جهان را برای تو آسان کردیم هم کار را آسان کردیم هم یک توان و قدرتی به تو دادیم که تو توانمندان بر این کار مسلط هستی، ما گفتیم: ﴿إِنَّا سَأْلُفِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾.<sup>۲</sup> ببینید این مطالب عمیق علمی با اینکه در حد مفهوم است، در حد علم حصولی است، درکش برای خیلی‌ها سخت است. همین که از عرفیات و بنای عرف و اینها گذشت عقلی محض شد با اینکه مفهوم است درکش برای خیلی سخت است چه رسد به حقیقت وحی، به حقیقت قرآن، فرمود این خیلی سنگین است پس سنگین است. ما این سنگین را سبک کردیم یک، تو را

۱. خمشه نظامی، بخش ۲۹.

۲. سوره مزمل، آیه ۵.

هم توانند کردیم که ﴿إِنَّا سَأْلُفِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ بتوانی این بار را تحمل کنی دو، دو تا آسانی دادیم تا این بار به مقصد برسد حالا مشکلات بعدی، تو باید این جاهلیت را تبدیل به تمدن کنی.

خدا امام و شهدا را غریق رحمت کند! مگر کار آسانی بود بساط پهلوی را پَرت کردن و دور ریختن و کشور جاهلیت را که بدترین کار و سخت‌ترین کار علیه دین را اینها انجام داده بودند اینها را بردارد و کشور را کشور قرآنی و عترت کند؟ کار مگر کار آسانی بود؟ این را ذات اقدس الهی خود این کار را آسان کرد، برای امام و شهدا هم آسان کرد، دو تا کار کرد. چند ساعتی شما ببینید این همه جوان‌ها را در میدان شهدای فعلی، ژاله سابق مرتب بستند به رگبار در روز روشن، این طور کشتند این جوان‌ها را، مبارزه با اینها مگر کار آسانی است؟ ذات اقدس الهی هم امام و شهدا و مجاهدان و جانبازان را توانمند کرده است که هراس را از دل اینها برداشت هم آن کار را آسان کرد، درباره پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این دو تا کار را کرد فرمود کار، کار سنگینی است درباره علمی که گفته شد هم ﴿إِنَّا سَأْلُفِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ را آسان کردیم هم تو را توانمند کردیم که این بار سنگین را تحمل کنی.

از نظر تبدیل جاهلیت به تمدن ما خود کار را هم آسان کردیم، تو را هم توانمند کردیم، برای اینکه کار تو خیلی سخت بود! تو روبه‌رو بودی و مدافع بودی ﴿وَتُذَرِّ بِهٖ قَوْمًا لَّدَا﴾<sup>۱</sup> این «لُدَّ» جمع «الْدَّ» است ﴿الْدُّ الْخِصَامُ﴾<sup>۲</sup> «لدود» یعنی دشمن سخت، مبارزه با دشمن سخت با دست خالی این کار، کار سختی است! ما این کار دشوار را آسان کردیم تو را هم توانمند کردیم ﴿وَتُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى﴾ اول آن را آسان کردیم تو را هم توانمند کردیم؛ لذا به آسانی انجام دادی خیلی آسان! حضرت میدان جنگ می‌رفت، غذا میل می‌کردند، به آسانی می‌خواهیدند، وجود

۱. سوره مزمل، آیه ۵.

۲. سوره بقره، آیه ۲۰۴.

مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) دارد که در «لیلۀ بدر» جنگ هم جنگ نابرابر است، آنها به سربازان خودشان کباب می دادند ما به سربازان خود خرما می دادیم آنها شمشیر داشتند ما چوبدستی داشتیم، آنها سواره بودند ما پیاده داشتیم، آنها شتر داشتند ما خبری نبود، جنگ نابرابر بود اصلاً! اولین جنگ ما هم بود همه هم می لرزیدند، وجود مبارک حضرت امیر دارد که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شب تا صبح کنار آن درخت مشغول زمزمه و مناجات بود گویا اصلاً فردا جنگ نبود، <sup>۱</sup> «كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ الْبَاسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ» <sup>۲</sup> که در بحث گذشته نقل شد همین بود، گاهی حمله از دو طرف شروع می شود هر جا هست صدای شمشیر است، وقتی خیلی نائره جنگ داغ می شد ما وقتی کنار حضرت می آمدیم مثل اینکه رفتیم سنگر! «كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ الْبَاسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ» همین است آن علی است! درست است که حضرت امیر نسبت به همه سر است ولی در برابر پیغمبر این طور است خودش فرمود وقتی خیلی جنگ داغ می شد ما کنار حضرت که می آمدیم مثل اینکه می رفتیم به سنگر. این است که خدا فرمود: ﴿وَوَيْسُرُكَ﴾ یک مطلب، ﴿لِلْيُسْرِ﴾ کدام «یسری»؟ این چون دارد ﴿وَوَيْسُرُكَ﴾ به قوماً لُدّاً، این یک، ﴿وَوَيْسُرُكَ﴾ با «اشقا» و «لُدّ» و اینها روبهرو هستی اینها کسانی اند که کارشان رهنی بود و مانند آن، شما این جاهلیت را باید به تمدن تبدیل بکنی مگر کار آسانی است؟ این تا عنایت الهی نباشد فیض الهی نباشد تیسیر گوهر ذات نباشد ممکن نیست.

اینکه فرمود: ﴿وَوَيْسُرُكَ لِلْيُسْرِ﴾ بعد فرمود به هر حال دو تا بیان داریم اصل اتمام حجت ﴿وَوَيْسُرُكَ﴾ به قوماً لُدّاً، باید بگویی چه بپذیرید چه نپذیرد باید اتمام حجت بکنیم اما بار دوم و سوم و چهارم اگر دیدی اثر ندارد، نه! ﴿إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى﴾ برای بار دوم و سوم و چهارم است اما بعد از اینکه حجت بالغه الهی به اینها رسید می خواهند

۱. الجامع لأحكام القرآن، ج ۷، ص ۳۷۲.

۲. نهج البلاغة (للصبيح صالح)، حکمت، فصل تذکر فیہ شیئا من غریب کلامه المحتاج إلى التفسیر ۹.

«قبول» می‌خواهند «نکول»، از آن به بعد تکلیف نیست. ولی درباره مؤمنین مرتّب اینها احتیاج به تذکره دارند مرتّب محتاج به نصیحت هستند مرتّب احتیاج به موعظه و امثال آن دارند.

بنابراین اصل ﴿الذُّكْرُ﴾ در صورتی که نفع باشد مشروط نیست اصل «تذکره» و «تعلیم» اتمام حجت است این ﴿مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ﴾<sup>۱</sup> است. شما این آیه نورانی ﴿مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ﴾ وقتی به انبیا می‌گفتند چرا می‌گویید؟ فرمودند ما باید اتمام حجت بکنیم ﴿مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ﴾ من هم می‌دانم بی‌اثر است، ولی او نتواند بگوید در قیامت که به من نگفتی، این ﴿مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ﴾ یعنی من می‌خواهم عذرش را برطرف کنم، اما دو بار و سه بار و مرتّب و امثال آن این برای کسی است که علم در او اثر دارد سودمند است از هر جلسه بهره‌ای می‌برد آن وقت ﴿سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى﴾ \* وَ يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى ﴿﴾ آن که ﴿مَنْ يَخْشَى﴾ است برای او خیلی نافع است ما هم چند بار به او تذکر می‌دهیم ﴿سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَى﴾ \* وَ يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى ﴿﴾ این ﴿الْأَشْقَى﴾ را چند کیفر تلخ به دنبالش ذکر کرد اول «صلی نار کبری» است که - قبلاً هم به عرض شما رسید - ما یک «یصلی» داریم یک ﴿تَصْلِيَةً جَحِيمٍ﴾<sup>۲</sup> داریم این ثلاثی مجرد است خیلی درون‌سوزی را نمی‌رساند اما آن «تصلیه» که مصدر باب تفعیل است درون‌سوزی و بیرون‌سوزی همه را می‌رساند: ﴿ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا﴾ نمی‌میرد تا راحت باشد و زندگی گوارا هم که ندارد پس چه کسی نجات پیدا می‌کند؟ کسی که پاک بشود.

پرسش: ...

پاسخ: بله، غرض این است که آنجا یک وقت آتش خاموش می‌شود یک وقت نه، آتش خاموش نمی‌شود این زنده است اما زندگی ندارد ﴿لَا يَمُوتُ﴾ تا راحت بشود ﴿لَا يَحْيَى﴾ که حیات طیبه داشته باشد لذا عذاب مستقر و

۱. سوره اعراف، آیه ۱۶۴.

۲. سوره واقعه، آیه ۹۴.



دائمی برای اوست. اما در قبال آن چون این هم «تبشیر» است هم «إنذار» ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾ کسی که پاک بشود این دو تا آیه را تطبیق کردند بر نماز عید فطر و زکات عید فطر؛ این ﴿مَنْ تَزَكَّى﴾ را گفتند راجع به زکات عید فطر است ﴿وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾ راجع به نماز عید فطر است، البته کلی است و آن را هم در بر دارد.

پرسش: ...

پاسخ: بله، انسان به یاد چه اسمی می‌افتد، به یاد خدا به یاد علیم بودن، غفور بودن یا به نام خود خدا، اگر به نام خود خدا باشد دارد که ﴿بِاسْمِ رَبِّكَ﴾<sup>۱</sup> «سَبِّح» او را به اسم. یک وقت است که تسبیح به خود او تعلق می‌گیرد که آیاتش ناظر به آن بود که خواندیم، یک وقت تسبیح ناظر به اسمای الهی است که این گونه از آیات هست ولی به هر حال انسان یک وقت «الله» را، حتی بالاتر از «الله» با ضمیر «هو» ﴿فَسَبِّحْهُ﴾ از «هو» که بالاتر از «الله» است که ﴿هُوَ اللَّهُ﴾ که «الله» تابع او قرار می‌گیرد، خبر او قرار می‌گیرد، به یاد او است اینها همه اسمای الهی است گاهی به یاد خدا است بدون اینکه نام مخصوصی داشته باشد همه به یاد اوست یا با حضور اسم یا بدون حضور اسم.

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى \* وَذَكَرَ﴾ اسم پروردگار را و به یاد اسم پروردگار بود و نماز گذاشت نماز نزدیک‌ترین راهی است که عابد را به معبود نزدیک می‌کند. مشکل این است که شما دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهید این یک مشکل عمومی است. ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ در حالی که ﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾ دنیا خیر نیست آخرت خیر است یک، دنیا ماندنی نیست آخرت ماندنی است دو، طبق این دو برهان مردان الهی به فلاح می‌رسند برای اینکه خودشان را پاک می‌کنند معلوم می‌شود که دنیازدگی یک نحوه آلودگی است این ﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾<sup>۲</sup> یعنی از آلودگی هجرت کن! مهاجرت از مکه به مدینه و امثال آن یک چیز روشنی است مهاجرت از بدی به خوبی،

۱. سوره واقعه، آیات ۷۴ و ۹۶ و ...

۲. سوره مدثر، آیه ۵.

مهاجرت از زشتی به زیبایی، از شرّ به خیر، از قبیح به حسن این مهاجرت کبری است ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ﴾ حیات دنیا را در حالی که ﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾.

بعد می‌فرماید این مخصوص شما نیست به جامعه بشریت ما این حرف را گفتیم الآن هم همان حرف‌ها را نسبت به جامعه بشریت بازگو می‌کنیم، شریعت را آوردیم شریعت «سمحه و سهله» را آوردیم<sup>۱</sup> شریعت «یسری» را آوردیم ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾<sup>۲</sup> آنها را آوردیم این مخصوص به خود ماست، البته شرایع مشترکاتی دارند یک موارد تمایزی، اما این یک امر مشترک اخلاقی و حقوقی است که نیازدگی نزد همه انبیا بد بود و گرایش به آخرت نزد همه انبیا خیر بود. انبیای ابراهیمی تابع وجود مبارک ابراهیم خلیل بودند در صُحف ابراهیم این مطالب آمده است. انبیایی که پیرو موسای کلیم بودند بنی‌اسرائیل بودند این حرف‌ها به وجود مبارک کلیم الهی گفته شد انبیای بنی‌اسرائیلی هم از اینها با خبر هستند، چیزی در خاورمیانه نبود که ما نگوییم، در خاور دور و باختر دور هم انبیایی بودند که طبق این دو آیه که در دو قسمت قرآن کریم است، فرمود: ﴿مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ﴾<sup>۳</sup> آن انبیایی که قصه‌هایشان را ما در قرآن کریم نگفتیم آنها هم همین حرف‌ها را دارند؛ منتها این صحف ابراهیم و موسی<sup>۱</sup> تقریباً ذکر خاص بعد از عام است این طور نیست که تمام صحف اولی همین صحف ابراهیم و موسی باشند ﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى﴾ آن صحف اولی اعم از صحف ابراهیم و صحف موسی<sup>۱</sup> است منتها در خاورمیانه فقط صحف ابراهیم و موسی شناخته شدند اما آن در دو بخش قرآن که فرمود یکی در سوره «نساء» است یکی هم در سوره «مؤمن» نه «مؤمنون»! یا «غافر» آنجا فرمود که ﴿مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ﴾ قصه بعضی از انبیا را ما گفتیم قصه بعضی از انبیا را ما نگفتیم این ظاهراً

۱. اشاره به حدیث نبوی، بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۰، ص ۵۴۸؛ «بُعِثْتُ إِلَيْكُمْ بِالْحَقِيقَةِ السَّخَّاءِ السَّهْلَةِ الْيُسْرَاءِ».

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۳. سوره غافر، آیه ۷۸.

صفء اُولى شامل همه انبياءى گذشته مى شود منتها انبياءى كه در خاورميانه براى ما معروف است همين وجود مبارك خليل حق است تا وجود مبارك يوسف باشد، اسحاق باشد، اسماعيل باشد، اينها باشد يا انبياءى كه تابع بنى اسرائيل اند آنها بنى اسحاق اند انبياءى كه بنى اسماعيل اند فرق مى كند مثل وجود مبارك پيغمبر اسلام كه اينها فرزندان اسماعيل فرزند ابراهيم خليل اند، بنابر اين اين صفء اُولى مى تواند ناظر به تمام كتاب هاى انبياءى قبلى باشد.

«و الحمد لله رب العالمين»